

از مطالعه این نشریه در زمان تفیلا وفواندن تורה فودداری فرمایید.

# אורה לאורה

14 آدار 5780

جهت مفا قدوسیت این نشریه از دور انداختن آن فودداری فرمایید.

תרומה

## 5 פתארי روش נג

در کتاب خسیدیم آمده است اگر مواظب قدوسیت کنیسا نباشیم ، باعث می شود دیگر اقوام بتوانند بر این مکانها مسلط شده و آنها را خراب نمایند. علاوه بر این باعث می شود نور جلال شخینا از آن مکان و از قوم بیسرائل دور شود. در این باره در کتاب زوهر هقادوش آمده است: "وای بر شخصی که در کنیسا حرف می زند ، وای بر او که نشان می دهد ایمانش ناقص است ، وای بر او که قسمتی نزد خد-اوند بیسرائل ندارد و نشان می دهد خد-ایی ندارد و از خد-اوند نمی ترسد و به عالم ال-لهی بی احترامی می کند".

شخصی که این موارد را آرام بخواند ، آنها را درک کند و چندین بار این موارد تکان دهنده را مرور نماید ، حتماً این سخنان زوهر بر او تأثیر خواهند گذاشت و دیگر در کنیسا صحبت معمولی نخواهد کرد ، چون اگر فردی با صحبت در کنیسا باعث می شود در نزد خد-اوند قسمتی نداشته باشد ، پس زنده بودن او چه فایده ای دارد؟!

در این صورت ، مردن بهتر از زنده ماندن است ، چون اگر قسمتی در نزد خد-اوند ندارد ، پس در دنیای باقی نیز قسمتی نخواهد داشت ، چون دنیای باقی نزدیکی به خد-اوند است و این سخن زوهر ، می تواند بزرگترین نفرین برای انسان باشد.

در پاراشای برشیت خواندیم خد-اوند ، مار را نفرین نمود که غذایش خاک باشد. ظاهراً این نفرین خوب است چون مار هر کجا برود ، خاک هست و غذایش مهیا است. ولی در واقع این

در این پاراشا می خوانیم خد-اوند به قوم بیسرائل دستور می دهد مکانی مقدس بسازند ، مکانی مخصوص که نور جلال شخینا در آنجا ساکن شود. برای این کار لازم بود هر شخصی از قوم بیسرائل ، مطابق به میل خود هدیه ای بدهد تا با این هدایا میشکان ساخته شود. بدین ترتیب افرادی طلا ، عده ای نقره ، افرادی دیگر مس و غیره هدیه دادند و تا این حد قوم بیسرائل هدیه آوردند که لازم بود در میان قوم جار بزنند که دیگر لازم نیست هدیه ای آورده شود.

به نظر می رسد اگر در همین دوره نیز برای ساخت بیت همیقداش یا میشکان لازم باشد هدیه جمع آوری شود ، همه به اندازه توان خود و حتی بیشتر از اندازه توان خود هدیه خواهند آورد. هارامبام در این باره می نویسد این روزها موظف هستیم مکانی برای خواندن تفیلا و آموزش تورا داشته باشیم تا هر روزه در این مکانها جمع شده و به درگاه خد-اوند تفیلا بخوانیم. پس صد البته موظف هستیم باعث خرابی کنیسا و میشکان نشویم که این مورد به دو صورت است: اول اینکه مراقب باشیم مکان مقدس خراب نشود و ضرری به وسایل و صندلیهای کنیسا نزنیم و نیز مراقب نظافت کنیسا باشیم تا همواره کنیسا تمیز و مرتب باشد. صورت دوم از نظر معنوی است به این منظور که در کنیسا مسخره بازی در نیاوریم ، شوخی و خنده نکنیم و احترام مکان مقدس را نگاه داریم.

1 اگر در کیفیت و کمیت مطالب این نشریه (آی ، پیشنهاده و یا سوالی در امور هلافا و زندگی روزمره دارید از اتمام لطف

گالوت باقی می‌ماند، به دلیل بی‌احترامی به نور جلال شخینا، به سبب روی برگرداندن از نور جلال شخینا و به دلیل ناپاک کردن خود در مقابل شخینا" در این صورت، شخصی که در کنیسا حرف می‌زند باعث بی‌احترامی به نور جلال شخینا می‌شود و نجات را به تأخیر می‌اندازد.

موظف هستیم هلاخاهای مربوط به کنیسا را بیاموزیم (این هلاخاها در شولخان عاروخ، فصل ۱۵۱ آمده‌اند) و توضیحات این هلاخاها را یاد گرفته تا بفهمیم انجام چه کاری در کنیسا مجاز و یا ممنوع است. ربی ییسرائل از سالانط روحش شاد می‌فرماید: وقتی انسان هلاخای موردی را می‌آموزد، خد-اوند غریزه بد را از جلوی او برمی‌دارد.

باشد رضای خد-اوند که در نگهداری از احترام و قدوسیت کنیسا تأکید و به زودی مزکی به نجات شویم.

بدترین نفرین برای مار بود. خد-اوند به مار گفت روزی ات همه جا مهیا است، پس از من دور شو و دیگر مرا صدا نزن! و به این صورت، خد-اوند تا ابد رابطه بین خود و مار را قطع نمود.

در اینجا نیز شخصی که در کنیسا حرف معمولی می‌زند، خد-اوند رابطه‌اش را با او قطع می‌کند و این شخص را از خود دور می‌نماید. حال اگر واقعاً خواهان نجات هستیم و می‌خواهیم بیت همیقداش آباد و نور جلال شخینا در میان ما ساکن شود، پس باید بیشتر مراقب قدوسیت کنیسا باشیم، چون کنیسا نیز کمی از قدوسیت بیت همیقداش را دارد. باید به خد-اوند نشان دهیم خواهان سکنی گزیدن نور جلال شخینا بین خود هستیم و خد-ای ناکرده قصد دور کردن نور جلال شخینا را نداریم.

باید بدانیم این گناه، نجات را به تأخیر می‌اندازد، چنان که در کتاب زوهر آمده است: "به سبب سه مورد قوم ییسرائل در

## درجه گذشت

بیماران بتوانند در این اتاق استراحت نمایند. تجهیزات پزشکی بسیاری به اتاقهای مختلف بیمارستان اضافه شد و غیره و همه این هدایا به صورت گمنام به بیمارستان هدیه داده شد. سارا هفته‌ای چند روز به بیمارستان می‌آمد و به پرستاران کمک می‌کرد و همه کادر بیمارستان سارا را دوست داشتند و به او احترام می‌گذاشتند. چند سال گذاشت و وضعیت به همین صورت ادامه داشت تا این که وضعیت کاری شوهر سارا به مشکل برخورد. شوهر سارا در تبلیغات و مارکتینگ کار می‌کرد و چند مدت بود که تمام شیوه‌های تبلیغاتی او خوب جواب نمی‌داد. به تدریج سفارشات کاری او کم شد و او دارایی خود را از دست داد.

این مورد بر سارا نیز تأثیر گذاشت و سارا که همیشه با اتومبیل گرانیقیمت به بیمارستان می‌آمد، اتومبیل خود را فروخت و یک اتومبیلی ارزان خرید. چندی بعد همین اتومبیل نیز فروخته شد و ابتدا سارا با تاکسی و سپس با اتوبوس به بیمارستان آمد. مسئولین بیمارستان که از این مورد با خبر شده بودند، به سارا پیشنهاد دادند در ازای کار خود حقوق بگیرد، ولی سارا به هیچوجه موافقت نکرد. با وجود وضعیت سخت، سارا به کار داوطلبانه خود ادامه داد

تقریباً ده سال پیش بود که سارا به یکی از بیمارستانهای یروشالیم به نام شعری صدق مراجعه کرد و درخواست نمود داوطلبانه در این بیمارستان کار کند. او توضیح داد شوهرش ثروتمند است و در طول روز کاری ندارد، انجام دهد و به همین جهت می‌خواهد وقتش را صرف بیماران بیمارستان نموده و به کادر بیمارستان کمک نماید.

مسئول بیمارستان به او گفت: "این تصمیم شما بسیار انسانی است و باعث خوشحالی ما می‌شود. چون شرایط کاری پرستاران سخت است و حقوق آنها کافی نیست، ما کمبود پرستار داریم و اگر موافق باشید، می‌توانید در این بیمارستان به عنوان پرستار مشغول به کار شوید."

سارا با خوشحالی موافقت کرد و قرار شد سه تا چهار روز در هفته به بیمارستان بیاید و داوطلبانه به پرستاران بیمارستان کمک نماید. هر وقت سارا متوجه می‌شد در بیمارستان چیزی کم و کسر است، آن مورد را به بیمارستان هدیه می‌داد و با مسئولین بیمارستان شرط می‌گذاشت که نامی از او بر این هدیه نماند. به این ترتیب اتاق خواب کوچکی در کنار اورژانس ساخته شد تا همراهان

مثل همیشه هیچ یادی از وی، روی این هدیه نباشد و این هدیه به صورت گمنام به بیمارستان داده شود و شرط دوم اینکه تا وقتی که این کودک در این بخش درمان می‌شود، سارا در بخش دیگری پرستاری کند.

مدیر بیمارستان با خوشحالی این هدیه را پذیرفت.

کادر بیمارستان به والدین آن فرزند مزده داد که شخص گمنامی دستگاه مورد نظر را به بیمارستان هدیه داده است. هر چه مادر آن فرزند اصرار کرد تا نام هدیه‌دهنده را بداند، موفق نشد.

چندین ماه به همین صورت گذشت و یک روز که سارا به صورت اتفاقی از کنار آن بخش رد می‌شد، یکی از پرستاران رو به او کرد و گفت: "سارا، به زودی می‌توانی به بخش مورد نظر خود برگردی، حال این فرزند تقریباً خوب شده و چند روز دیگر به طور کلی خوب می‌شود. او دیگر به بیمارستان نخواهد آمد و تو می‌توانی به بخش مورد دلخواه خود برگردی."

سارا سر خود را بلند کرد و چشمش به چشم مادر آن فرزند افتاد. سارا فوراً از آن بخش دور شد و مادر آن فرزند غش کرد. حال مادر فرزند را بجا آوردند. این پرستار که بسیار کنجکاو بود بداند ماجرا از چه قرار است، مادر فرزند را به اتاقی برد و پرسید: "چه شد؟ چرا با دیدن سارا شما غش کردید؟ مگر شما سارا را می‌شناسید؟ مگر شما می‌دانید که سارا به خاطر شما این دستگاه را به بیمارستان هدیه داده است؟"

مادر فرزند با شنیدن این سخن گفت: "جدی؟ این دستگاه را سارا به بیمارستان هدیه داده است؟!" و شروع به گریه کردن کرد. آن پرستار پرسید: "چرا گریه می‌کنی؟" مادر فرزند گفت: "لطفاً سارا را صدا بزن تا من از او معذرت‌خواهی کنم."

آن پرستار که دوست سارا بود، سارا را به نزد مادر آن فرزند آورد و گفت: "حالا تعریف کنید ماجرا از چه قرار است؟"

مادر فرزند گفت: "یک روز من و همسر من در اتوبوس بودیم که سارا وارد اتوبوس شد. او کیف پول خود را درآورد و به دنبال پول گشت. من با صدای بلند رو به راننده کردم و گفتم: این خانم را از اتوبوس بیرون کن. این دله دزدها ابتدا سوار اتوبوس می‌شوند و وانمود می‌کنند به دنبال پول می‌گردند و یکی دو ایستگاه بعد، یا

و هفته‌ای چند بار با اتوبوس به بیمارستان می‌آمد و داوطلبانه به پرستاران کمک می‌نمود.

یک روز سارا، بیمارستان را به مقصد خانه ترک کرد و چند دقیقه بعد، ناراحت و پریشان به بیمارستان برگشت. یکی از پرستاران که متوجه برگشت سارا شد، به نزد او رفت و مسئله را جویا شد. سارا آن پرستار را در آغوش گرفت و شروع به گریه کرد. آن پرستار پرسید: "سارا چه شده؟ چه اتفاقی افتاده؟"

سارا هیچ نگفت و به گریه ادامه داد. بعد از چند دقیقه که سارا آرام شد، رو به دوست خود کرد و گفت: "لطفاً به من پنج شقل قرض بده."

آن پرستار فوراً پنج شقل به سارا داد و سارا از بیمارستان خارج شد. سارا یکی دو روز بعد پنج شقلی را که قرض گرفته بود را پس آورد و هر چه دوستش اصرار کرد و پرسید آن روز چه اتفاقی افتاد، سارا هیچ چیز نگفت.

چند ماهی گذشت و دوباره شوهر سارا وضعیت مالی خود را هموار کرد و سارا ابتدا با تاکسی و سپس دوباره با اتومبیل به بیمارستان می‌آمد و داوطلبانه به پرستاران کمک می‌کرد. دوباره مثل قبل، اگر موردی در بیمارستان کم و کسر بود، سارا با شرط گمنام ماندن آن مورد را هدیه می‌داد.

روزی سارا متوجه شد که مادری در اتاق انتظار نشسته و در حال گریه کردن است. سارا از یکی از پرستاران موضوع را جویا شد و آن پرستار گفت: "فرزند این خانم در بیمارستان ما بستری است. پس از چندین و چند آزمایش معلوم شد که او نیازمند دستگاه مخصوصی است که این دستگاه فقط در بیمارستان تل هشومر در شهر تل‌آویو موجود است. والدین این فرزند گفتند هفته‌ای چند بار به تل‌آویو رفتن برای آنها امکان‌پذیر نیست و درخواست کردند کادر بیمارستان به گونه‌ای مشکل آنها را حل نماید، ولی کادر پزشکان به آنها گفتند بدون این دستگاه، جان فرزند آنها در خطر است. حال از یک طرف این پدر و مادر نمی‌توانند هفته‌ای چند بار به تل‌آویو بروند و از طرف دیگر مسئله جان فرزند آنها در میان است."

سارا کمی فکر کرد و به نزد مدیر بیمارستان رفت و پیشنهاد داد این دستگاه را به بیمارستان هدیه بدهد ولی به دو شرط: اول اینکه

من به او گفتم: "چرا نکنم ، وضعیت ما به جایی رسیده که به خاطر پنج شقل آبروی من را در بین همه می‌ریزند." شوهر خوشحال شد و گفت: "این را بدان که اگر به خاطر پنج شقل تو را خجالت دادند ، دیگر از این بدتر نخواهد بود. حال خواهی دید خد-اوند به ما کمک خواهد کرد و وضع ما دوباره خوب خواهد شد."

در همان روزها ، شوهرم یک شیوه تبلیغاتی جدید ابداع کرده و آن را به چند شرکت پیشنهاد داده بود ، ولی هیچ کدام از آنها حاضر به همکاری نبودند. تا این که شرکتی در نیویورک از این شیوه خوشش آمد و با شوهرم همکاری کرد و در ظرف چند هفته ، وضع ما به مانند سابق برگشت."

مادر آن فرزند گفت: "هیچ شکی ندارم بیماری فرزند من به این خاطر است که آن روز سارا را خجالت دادم ، حال به جای اینکه سارا تلافی کند ، این دستگاه را به ما هدیه داد و برای اینکه خجالت زده نشویم ، درخواست نمود در زمان حضور ما در این بخش ، او در این بخش نباشد."

این پاراشا درباره هدیه‌های قوم یسرائل به میشکان است. هدیه دادن به خد-اوند بسیار آسان است ، ولی وقتی که انسان باید گذشت نماید و به ممنوع خود کمک کند ، اینجا است که هدیه دادن و گذشت کردن سخت می‌شود. تورا می‌آموزاند که درجه گذشت بالاتر از درجه هدیه دادن به بیت‌همیقداش است.

از مردم پول درخواست می‌کنند و یا از راننده می‌خواهند اجازه دهد مسیر را ادامه دهند و بعداً پول را می‌دهند. ولی این حقه‌ها دیگر قدیمی شده."

مادر فرزند ادامه داد: "سارا در کیف پول خود به دنبال پول گشت و به راننده گفت. تو که من را می‌شناسی ، من هفته‌ای چند بار سوار اتوبوس تو می‌شوم. بگذار سوار شوم و در طول هفته که تو را می‌بینم ، پول اتوبوس را به تو خواهم داد"

شوهرم می‌خواست به سارا کمک کند ، ولی من دوباره با صدای بلند به راننده گفتم: "دیدی گفتم ، حال در را باز کن تا این خانم پیاده شود و وقت ما را نگیرد"

و راننده اتوبوس به ناچار درب اتوبوس را باز کرد و سارا پیاده شد. پرستار رو به سارا کرد و گفت: "پس آن روز که ناراحت و گریان به بیمارستان برگشتی و از من پنج شکل خواستی به همین خاطر بود؟" سارا سر خود را پایین انداخت و گفت: "آری"

سپس سارا تعریف کرد: "شوهر من در کار تبلیغات و مارکتینگ است و چند شیوه موفق در تبلیغات ابداع کرده است. کار او بسیار خوب پیش می‌رفت تا اینکه رقیبان شوهرم ، بر ضد شوهر من کمپین راه انداختند و شیوه‌های شوهر من را قدیمی و ناکارآمد جلوه دادند. همین باعث شد که شوهرم کم کم مشتریان خود را از دست بدهد و وضع مالی ما بد شود" آن روز به خانه رفتم و در خانه زار زار گریه کردم. شوهرم پرسید: "چرا گریه می‌کنی؟"

## قابل توجه خوانندگان گرامی

در مملهای ذیل امکان دریافت نشریه چاپ شده وجود دارد:

\* **یروشالیم:** بازار مخنه یهودا ، فیابان אפרסק ، فروشگاه آقای یوسف کهن تلفن ۵۸-۵۸۳۶۹۵۵

\* **یروشالیم:** گئولا ، فیابان ملفی ایسرائل شماره ۲۵ فروشگاه آقای فرجیان

\* **تل آویو:** فیابان علیا شماره ۲۳ ، آقای کهن فولادی \* **فولون:** בית הכנסת צעירי איראן ، בית הכנסת מגן דוד

\* **کفرسابا:** آقای מוטי کهن تلفن ۵۲-۳۵۶۱۵۲۹ \* **ناتانیا:** آقای فرهاد تراشندگان تلفن ۵۲-۸۶۸۶۸۸۶

\* **بیطار:** فانونه آقای نورانی تلفن ۵۴-۸۴۲۸۹۳۶

\* امکان دریافت این نشریه از تارنمای <http://www.ladaat.info/gilyonot.aspx?view=1> وجود دارد.